

## مرگ در دیانت زرتشتی

در آغاز باید به این نکته اساسی اشاره کرد که اغلب مسایل مورد اشاره، مستند است به «وندیداد» و منابع و مأخذ پهلوی ساسانی که مأخوذ است از وندیداد و اندیشه‌ها و برداشت‌های متأثر از وندیداد. جز در مورد بحث از روح و روان و بخش‌های متفاوت آن که در سایر بخش‌های اوستاکم و پیش آمده است، سایر موارد مورد اشاره در وندیداد و آثار پهلوی ساسانی نقل است و در اوستای جدا از وندیداد، و به ویژه «گاتا» هیچ اثر و نشانی از چنین معتقدات و رسومی نیست.

برابر با متن وندیداد و به شکلی متفاوت، اوستای متأخر، مرگ عبارت است از جدایی روح از بدن، آن چنان که تجزیه و تفکیک دو جزء اصلی از یک دیگر است.<sup>۱</sup> جزئی که فاسد شدنی و فناشدنی است، جسم یا تن می‌باشد. جزئی که باقی و جاودان است، روح نام‌گذاری شده است. روح بر اثر برخورد و رویارویی با رویدادهای گوناگون و مکان‌های مختلف از خود عکس‌العمل‌های متفاوتی ظاهر می‌کند. این عکس‌العمل‌ها در واقع نشانگر فعالیت و انعطاف و قدرت وی محسوب می‌شود. بر اساس همین فلسفه اوستایی، روح دارای نیروهایی چندگانه و عکس‌العمل‌هایی گوناگون است که از هیچ جنبه‌ای با یکدیگر همانندی و یکسانی ندارند. برای شناخت و درک بهتری از این مسایل و آشنایی با شیوه فکری و برداشت اصولی مردیستانی درباره روح طی مباحث و مستندات، روح و چگونگی نقش آن را در دوران زندگی و پس از مرگ مورد کندوکاو قرار می‌دهیم. نخست باید به این نکته اساسی متوجه بود که روح و نیروی حیوانی، دو چیز متفاوت و متمایز از هم هستند. قوه حیوانی را غذا تأمین و برقرار می‌دارد؛ بر اثر زوال نیروی حیوانی است که روح اجباراً بدن را ترک کرده و آن جدایی و انفکاک که اشاره شد، میان روح و تن روی می‌دهد.

زمانی که مرگ حادث می‌شود، روح در دم و فوری کالبدی را که در آن بوده و بدان وابسته بوده است ترک نمی‌کند، بلکه به مدت سه روز و سه شب در جوار جسم باقی می‌ماند.<sup>۲</sup> بنابراین مرگ نوعی جابه‌جا شدن و جدا شدن روح از بدن است که طی آن روح از آینده‌ای که در انتظارش می‌باشد، آگاه می‌گردد. در طول این مدت است که ارواح پارسایان و نیکوکاران از سرنوشت خویش آگاهی می‌یابند. سرنوشتی که مشحون است از لذات و خوشی‌ها و سعادت و کامیابی‌هایی که در فردوس برین بر آنها می‌گذرد. به همین نسبت ارواح اشخاص پلید و گناهکار از سرنوشت دردناک خود که همراه با زجر و شکنجه در دوزخ است آشنا می‌شوند.

چنین تصویری نباید پیش آید که جسم مزداپرستان پس از آن که روح آن را تودیع کرد به تسخیر قوای اهریمنی درآمده و مورد آزار و شکنجه واقع می‌شود. جسمی که در معرض مرگ واقع می‌شود و قوای حیاتی از آن زایل شده یا به عبارت دیگر آن را ترک می‌گوید، فاقد هرگونه آثار زندگی است و آنگرمینو (= اهریمن) توانایی هیچ‌گونه دخل و تصرف و استفاده‌ای از آن ندارد. اما پس از وقوع مرگ، کار دیو پلیدی و ناپاکی (نسو Nasu) آغاز می‌شود. این دیو یکی از شریرترین دیوان معرفی شده است. هر آن‌گاه که یک مزداپرست به دام مرگ درافتد، دیوان شریر و بدکار بر مرگش شادی‌ها کنند.

از نواحی شمالی است که این دیوان به بدکاری و دخالت می‌پردازند. بنابر پندار ایرانیان خاوری، نواحی شمالی جایگاه و خاستگاه شیاطین و عناصر شر است.<sup>۳</sup> جاهایی که سراسر پوشیده از بیابان‌های خشک و بی‌آب است؛ جایی که در تابستان جولانگاه بادهای سوزان و در زمستان عرصه توفان‌های

شدید برف و یخبندان‌های سخت و جایگاه قبایل شریر و بدکار است.<sup>۴</sup>

دیو سهم‌گین و ترس‌ناک و حمله‌کننده: «دروج- نسوش» Druj- Nasush به صورت و ریخت مگس از نواحی شمالی به پرواز درآمده و جسد را مورد حمله قرار می‌دهد. با سرعت و تند، مگس با تخم‌ریزی، جسد را به سوی فساد، تباهی و گندیدگی سوق می‌دهد. و به همین علت است که مگس را از جمله کثیف‌ترین حشرات دانسته و به کنایه بزرگ‌ترین دیو عامل اهریمن معرفی می‌کنند. بینی، چشم، دهان و گوش- کانون‌های نخستین حمله از سوی این حشره بسیار پلید است و از همین سوراخ‌های مورد اشاره است که پلیدی و فساد با سرعت به بخش‌های درونی بدن راه می‌یابد.<sup>۵</sup>

از بدن مرده، یعنی از لاشه- پلیدی و آلودگی به محیط اطراف- در خانه و گذرگاه حمل لاشه و همه کسانی که به نحوی با جسد برخورد داشته باشند سرایت می‌کند. سرایت این پلیدی و کثافت کم‌کم تبدیل به سرایت بیماری به ساکنان خانه و خانه‌های هم جوار و همسایه گردیده و آنان را نیز به سوی بیماری مرگ سوق می‌دهد. برای جلوگیری از این گسترش آلودگی و توسعه بیماری یک رشته مراسم ویژه برای تطهیر و پلشت زدایی وجود دارد که باید بلافاصله پس از مرگ انجام پذیرد.

مهم‌ترین و ضروری‌ترین این مراسم که لازم است روی جسد، پس از مرگ و رویداد هر نوع عفونت و پاشیدگی انجام پذیرد، مراسم «سگدیده» است. از لحاظ اهمیت ویژه موضوع و درک درست آن، ناچار به شرحی کافی در این زمینه می‌باشیم.<sup>۶</sup>

در سراسر این مراسم، مهم‌ترین نکته درخور تأمل، آوردن سگی است بر سر جسد. این کار باید گونه‌ای انجام پذیرد که چشم‌های سگ بر جسد افتد، یا سگ جسد را ببیند. دلیلی که برای توجیه این رسم نقل شده آن است. بر اثر نگاه سگ که جانوری بسیار مقدس است موجودات اهریمنی متواری و دور می‌شوند. بنابر همین عقیده و رسوم سگ مزبور هرگاه از راهی که جسد را حمل کرده‌اند نیز عبور نماید، آن راه تطهیر می‌شود و پلیدی‌ها و آلودگی‌هایی را که بر اثر عبور جسد به وجود آمده از بین می‌برد و بدین وسیله عبور و رفت و آمد از آن جاده برای مردم و حیوانات مجاز می‌شود.

سگی که در مراسم سگدیده از وجودش استفاده می‌شود، باید از ویژگی‌های متمایزی بهره‌مند باشد. این ویژگی‌ها به طور خلاصه عبارتند از: نخست باید دارای چهار چشم باشد (طبیعی است که سگ چهار چشم وجود ندارد. باید مقصود دو سگ باشد که با چهار چشم به جسد بنگرند). یا درست‌تر از نوع سگ‌هایی باشد که دارای دو خال مشخص بالای چشم‌های باشند که وقتی بدانها بنگرند به نظر چهارچشم می‌آیند و هنوز در ایران «سگ چهارچشم» اصطلاحی شناخته شده است که دارای نگاهی نافذ و جویا بوده و به کسی اطلاق می‌شود که با نفوذ و جویایی و دقت بنگرد. دو دیگر آن که باید این گونه سگ‌ها سفید یا زرد و با گوش‌هایی به همین رنگ باشند.<sup>۷</sup>

بی‌گمان این رسم شگفت و حالب توجه، در روزگار گذشته و نخستین ایام پیدایش، توجیهی قانع‌کننده و دلیل یا دلایلی شایان توجه داشته است که در روزگاران بعد، آن دلایل و حکمت از یادها رفته و خود رسم، چون بسیاری از سنن دیگر باقی مانده است.<sup>۸</sup> چنان که اشاره شد، شامه تیز و تند سگ، به ویژه سگ‌هایی که از نژادی خاص بوده و تربیت می‌شوند، مرگ قطعی یا مرگ کاذب را درست تشخیص می‌دهد و با عکس‌العمل نشان می‌دهد که آیا سگ و مرگی به وجود آمده که جسم در حالت تعلیق و یا برزخی میان مرگ و زندگی حادث شده یا مرگ قطعاً روی داده است. و بدین ترتیب کسی را که قطعاً هنوز نمرده بود. با تمهیداتی نگاه می‌داشتند تا شاید این تعلیق برطرف شود.

اما آن چه که از روایات هند باستان و وریایی برمی‌آید، «یَمَه- یَمَه» Yama (= جمشید) خدای مرگ،<sup>۹</sup> دارای دو سگ بوده که وی را بدرقه می‌کرده‌اند و در معیت وی بودند. وظیفه اصلی این

سنگ‌ها حفاظت و نگهداری گذرگاه میان دو دنیا بوده است. مراقبت و راهنمایی ارواح، پس از مرگ با این دو سنگ بوده و ارواح سرگردان و ره گم کرده و شریر را از این گذرگاه می‌رانند. این سنگ‌ها در شمار شکارچیان و پیام‌آوران «یمه» محسوب می‌شدند که برای آوردن و راهنمایی ارواحی که در دام خدای مرگ گرفتار شده بودند، اقدام می‌کردند.

در یکی از سرودهای شایان توجهی که در «ریگ ودا» نقل است و دربارهٔ مرده و رثای متوفای خوانده می‌شود، چنین آمده است:

بسه پیش رو، و از دو سگ «سزما»<sup>۱۱</sup> که چهارچشم و سپیدرنگ است پیشی جوی  
در یک سرود دیگر ودایی، ارواح در گذشتگان از یمه درخواست می‌کنند تا از راهنمایی  
سنگ‌های نگهدارنده برای رسیدن به جایگاه ویژهٔ ارواح بهره‌مند شوند:

ای یمه، به آن دو سگی که کارگزار نگهداران تو هستند،

به آن دو سگ چهارچشم که نگهدارنده جاده می‌باشند،

ای شاه، مرده را به آنان واگذار؛

و به مردگان امنیت رهایی از درد را به بخشای.

پس ارواح درگذشتگان به درخواست خود از خدای مرگ ادامه داده و می‌خواهند تا خود نیز در شمار همراهان باشند و در معیت راهنمایی سنگ‌ها راه یابند و تنها یک بار دیگر از یک زندگی شاد بهره‌مند شوند:

به ما تنها یک بار دیگر زندگی سرشار از شادی به بخشای.<sup>۱۱</sup>

برای اثبات کهن بودن سرود یاد شده و قدمت چنین معتقداتی، تنها به ذکر نام نگهدارنده دروازهٔ دوزخ «هارس»،<sup>۱۲</sup> سنگ شکاری دوزخ سزبوس<sup>۱۳</sup> Cerberos - یا سنگ خزیم Garm، سگی که مطابق با روایت Edda زوزهٔ خویش را برای شکستن سکوت شفق خدایان در زرفای گنوپا-هونو Genupa-Hollow رها می‌کند، اکتفا می‌شود.

بنابراین اشاره می‌شود که در ایران کهن، رسم بر این جاری بود که سگی را پس از وقوع مرگ، به نزدیک جسد متوفای می‌بردند. این مراسم، اجرای یک اصل بنیادی و تمثیلی و کنایت‌آمیز بوده است به منظور راهنمایی و در اختیار قرار دادن روح در گذشته به خدای مرگ و همراهان وی.

مقایسهٔ متن روایتی «ریگ و دایی» یاد شده با متن دگرگون نشده واصلی ایرانی، بنابر آنچه در اوستای متأخر (= وندیداد) و منابع پهلوی آمده و در ایران کهن روزگار، تحت شرایطی مرسوم بوده است، نشانگر یک ریشهٔ قومی و اشتراک بسیار استوار و نزدیک میان مردم هند و ایرانی است.<sup>۱۴</sup> هرچند امروزه چنین رسمی، چون بسیاری دیگری از رسوم به فراموشی و یاد رفتگی مانده است و اثرات آن تنها در کتاب‌ها باقی است، اما همین اواخر، میان خانواده‌های سنت‌گرای و پارسیان انجام می‌شد.<sup>۱۵</sup>

موضوع مهمی که جلب توجه می‌کند و در توصیف دو سنگ یاد شده است، اشاره به این مورد است که از سنگ چهار چشم (= چَثرُو- چَشمَنُ chathru- chashman) یاد شده که ابهامی در پی دارد. اصولاً زبان شعر، خود در بردارندهٔ تراژدی‌گویی و اغراق است. به ویژه آن که در این جا اشاره به روایتی است عمیق و بسیار کهن که در شعر ودایی منعکس است. توجه به دو نکته در این جا لازم است. نخست صفت چهار چشم بودن، دو دیگر جنبهٔ مراقبت و نگهداری. این دو مکمل هم بوده و به طور اصولی مطلب پیرامون اثر مضاعف چشم است که حاصل آن دیدن دقیق و مراقبت تمام است. چون عملاً در جهان سگی که چهارچشم داشته باشد، وجود ندارد، اصطلاح «چهارچشم» یک صنعت شعری و اغراق جهت رسانیدن مفهوم دقیق دیدن چیزی نیست. هنوز در زبان فارسی «مثل سنگ

چهارچشم، دیدن که کنایه است از دقت در دیدبانی و نگهبانی مشهور است. اجراکنندگان و کارگردانان این رسم تطهیر، مبادرت به یافتن و تربیت سنگ‌هایی می‌کردند که دوخال سیاه در بالای چشم‌ها داشتند و تا همین اواخر نیز به ویژه پارسیان چنین می‌کردند تا هم طبق دستور و سنت رفتار شده باشد و هم تأثیری افزون را شامل شود.<sup>۱۶</sup>

پس از مراسم و پایان کار تطهیر (= سگدبید)، جهت دست یافتن به بهترین شیوه مطلوب، جسد را از بین می‌بردند. این عمل، یعنی از بین بردن جسد، راه و روش ویژه‌ی دارد. به این مفهوم که جسورانه دفن می‌کردند و نه می‌سوزانند. بلکه طبق یک روش کهن که در بخشی از ایران و میان قبایلی مرسوم بود، بر فراز یک بلندی خارج از محدوده زندگی قرار می‌دادند تا طعمه لاشه‌خواران گردد.

هرودوت واگذاری جسم و قرار دادن جسد را در معرض هوای آزاد، رسم و سنتی ویژه مغان مادی دانسته است و می‌گوید پارسی‌ها چنین رسمی را معمول ندارند. استرابو Strabo گذاردن جسد را بر بلندبهای دور از آبادی برای آن‌که طعمه لاشه‌خواران شود، رسمی معرفی کرده که هیرکانیان (مردم ساکن در خطه مازندران) بدان عمل می‌کردند و میان سایر مردم ایران رواجی نداشته است. چی‌چرو Cicero (= سیرو) با روشنی و وضوح، مطالب دیگران را تکرار می‌کند که روش واگذاری جسم و قرار دادن جسد مردگان بر بلندبها، برای آنکه طعمه لاشه‌خواران شود فقط رسمی محدود میان پیشوایان دینی ایران بوده است و توده مردم ملزم به اجرای آن نبودند.<sup>۱۷</sup>

دستورها و احکام جالب توجهی که در مورد رفتار با اجساد مردگان در «وندیداد» و منابع فارسی میانه (= پهلوی) آمده است، هرچند در ابتدای امر و مطالعه شگفت و عجیب به نظر می‌رسد، اما برای مردم مغرب زمین رسومی آشنا و معمولی است. آن‌چه که محقق و آشکار است، احکام یاد شده در همه جای ایران جاری و معمول بوده است، و منحصر به نواحی بیابان‌های شمال شرقی و خانواده‌های موبدان بوده است. به موجب وندیداد که مأخذ و منبع است برای استناد به این رسوم، خود به تصریح آمده است که در چَخَر Chakhra مردم مردگان خود را می‌سوزانند.<sup>۱۸</sup>

هم چنین از سرزمینی دیگر از شهرهای آریایی اهورا آفریده یاد شده است به نام هرَدَئی تی<sup>۱۹</sup> (= هرات) که ساکنان آن جامردگان خود را نه می‌سوزانیده‌اند و نه در معرض هوای آزاد قرار می‌دادند، بلکه مردگان را دفن می‌کردند. چنانکه دریافت می‌شود، روش‌های دفن کردن، سوزاندن و در معرض هوای آزاد در بلندبها قرار دادن اجساد مردگان رواج داشته است. اما این روش اخیر، ویژه مغان و روحانیان بوده که به احتمال خود بدان عمل می‌کردند و می‌خواستند آن را عمومیت بخشند.

آن‌طور که از شواهد دریافت می‌شود، در شرق ایران تأکید و اصرار بر آن بود که جسد را به شکلی کاملاً عادی در بلندبهای متروک، در معرض هوای آزاد قرار دهند که احکامی در مورد تشریفات و چگونگی انجام آن وجود داشته است. اما ایرانیان ساکن در باختر ایران، مردگان را با وضعی ویژه در آرامگاه‌هایی بزرگ و متصل، به موازات هم دفن می‌کرده‌اند. اینان دلایل زیادی جهت این گونه تدفین داشتند. جسد با تشریفات و اشیایی به همراه به آرامگاه ویژه حمل می‌شد. جهت مراسم پس از مرگ و مجلس یادبود و سوگ، از عموم وابستگان و آشنایان دعوت به عمل می‌آمد. در این گونه مجالس و نشست‌ها به طور معمول از دعوت شدگان با خوراکی‌های گوناگون (شام یا ناهار) پذیرایی می‌شد. آن‌چه که مسلم است، شرایط اقلیمی و منطقه‌ای و آب و هوا نیز تأثیر به‌سزایی در این امر دانسته است. گروه‌هایی دیگر از ایرانیان، مردگان خود را درون ریگ‌زار یا نمک‌زارها، بدون تشریفات دفن می‌کردند.

با توجه به شواهد و اسناد مکتوب، چون وندیداد و بعضی کتابهای پهلوی یا فارسی میانه، نه

باتوجه به رسوم متداول و آثار باستانی بر دو نوع واگذاری جسم مردگان به صورت دفن کردن و سوزاندن، از دیدگاه واضعان آن احکام، کاملاً مردود بوده و عمل کنندگان بدان مرتد و مرتکب گناه بدون توبه می‌شده‌اند. چون در هر دو شیوه یاد شده، جسد که آلوده و ناپاک است در اختیار حشرات و جانوران خزنده ناقل بیماری قرار گرفته و هم چنین با عناصر مقدسی چون آتش و زمین (= خاک) تماس پیدا کرده و موجب آلودگی و ناپاکی می‌شود.

با این که در کهن بودن واگذاری جسم به صورت در معرض هوا نهادن شک و گمانی نیست، با این حال جز در مواقع ضروری که فرصت دفن کردن یا آتش زدن و سوزاندن جسد فراهم نبود، هیچ قوم و گروهی مبادرت به این گونه واگذاری جسم و رفتار با جسد نمی‌کرده است. هرگاه نظر به رسمی کهن که ریشه آریایی (هند و ایرانی- هند و اروپایی) داشته باشد، چنین رسمی غریب و بدون مستندات و شواهد باقی می‌ماند.<sup>۲۱</sup> در مجموعه وداها، در آفرؤ- ودا که از آثار کهن هندوان است اشاره و نمونه‌ای یافت نمی‌شود. در این ودای کهن، مسأله واگذاری جسم به صورت قرار دادن جسد در یک گودال، که همانندی با دفن و چگونگی تدفین دارد توصیه شده است. در واقع در این ودای نمونه‌های متفاوت واگذاری جسم، چون سوزندان، در گودال قرار دادن، رها کردن به صورت آزاد را یاد کرده و درباره هر یک توضیحاتی نقل شده است و در پایان روش درست و صواب واگذاری جسم را مشخص کرده است.<sup>۲۲</sup>

مبحث یاد شده آداب و رسوم و عقاید اقوام «کافر» kafirs را تداعی می‌کند. قوم کافر از دیدگاه اجتماعی بسیار قابل ملاحظه‌اند. اینان در دره‌های غیر قابل عبور کوه هندوکش واقع در شمال کابل در افغانستان زندگی می‌کنند. واگذاری جسم میان این قوم، بدین صورت است که جسد را داخل صندوقی چوبی قرار داده و بر بلندی کوهها رها می‌کردند.<sup>۲۳</sup> این قوم از لحاظ این که در افغانستان از دیدگاه دینی در اقلیت و فشار بسیاری هستند، با این حال تاکنون آداب و رسوم و معتقدات خود را حفظ کرده‌اند. هرگاه بررسی دقیقی در مورد آداب و رسوم این قوم که هم‌چنان مثل ایام گذشته و روزگار کهن، آداب و رسوم و فرهنگ و معتقدات خود را حفظ کرده‌اند انجام شود، خواهیم توانست موارد بسیاری از رسوم همانند و مشابه را که میان روحانیان و موبدان ایران قدیم برقرار بوده دریابیم.

مطابق پژوهش‌ها و کتدوکاهای ترومپ Trumpp، کافرها مطلقاً به زبان هندی سخن می‌گویند و این عمده‌ترین و قطعی‌ترین دلیل جهت شناخت آنان و منشأ نژادی و چگونگی مراسم و عقایدشان می‌تواند باشد.

در مورد چگونگی واگذاری جسم، و قرار دادن اجساد در ارتفاعات دور از شهر و جایگاه زندگی، باید اشاره کرد که این رسمی است بسیار کهن، و پیش از رستاخیز دینی زرتشت در ایران و مناطقی دیگر معمول بوده است. هم چنین سوزاندن اجساد نیز رسمی متعارف بوده است، چنانکه این رسم اخیر میان هندی‌ها باقی ماند و آن یک در ایران در شمار شرایع و احکام درآمد. البته به شکلی طبیعی، سوزاندن، دفن کردن و در معرض هوا قرار دادن اجساد در آغاز وابستگی مستقیمی داشته است با شرایط اقلیمی و چگونگی منطقه و آب و هوا. به موجب وندیداد، زمانی که اقوامی از ایرانی‌ها در سرزمین‌های شمالی که بسیار سردسیر بود و ده ماه از سال یخبندان بود و زمین بسیار سرد و پوشیده از یخ و سخت بود و سرما و باد و بوران برف درگیر بود، امکان دفن اجساد امکان نداشت؛ پس در هوای آزاد قرار می‌دادند.<sup>۲۴</sup> در هند همان اقوام یا دفن اجساد می‌کردند یا با فور چوب و چگونگی وضع اقلیمی می‌سوزاندند. چنانکه معمول بودن هر سه نوع در فرگرد نخست از وندیداد مورد اشاره است و شرح آن گذشت.

جایگاهی که ویژگی برای نهادن اجساد داشت، دخمه Dakhma نامیده می‌شد که هنوز تا همین

اواخر معمول بود. این واژه در اوستا با توجه به ریشه و کاربرد، و نیز در سانسکریت به معنی جای سوختن می‌باشد و به محلی اطلاق می‌شد که اجساد را در آن جامی سوزانیدند.<sup>۲۵</sup> دخمه به طور معمول یا در قلعه‌ها و بلندی‌های کوهها و یا در دامنه‌های آن ساخته می‌شد. بدین گونه گرگ‌ها و سگ‌ها و سایر درندگان و لاشه‌خواران با توجه به احساس بویایی و بوی جسد، به لاشه‌ها رسیده و کار خود را به انجام می‌رسانیدند. «برج خاموشان» Silence که در خدمت پارسیان بمبئی واقع است برای قرار دادن اجساد بنا شده است. این برج یا دخمه بر فراز کوه Malabar قرار دارد. منظره عمومی این برج‌ها بسیار دل‌تنگ‌کننده و ملال‌آور است. به طور معمول کرکس‌ها (= kahrkasa) بر فراز این گونه برج‌ها با سروصدایی فراوان در پروازند و یا خاموش نشسته و در انتظار طعمه می‌باشند، چنان‌که اشاره شد هرگاه جسد و یا اجساد به این برج نهاده شوند، در اندک زمانی، لاشه‌خواران اعم از پرنده و چارپا، کار خود را انجام داده و از اجساد جز توده‌ای استخوان چیزی برجا نمی‌ماند. امروزه حتی در جوامع پارسیان که سنت گرایانی سخت پای‌بند هستند، این شیوه رو به امحاء متروک شدن است.

از نظر اصولی، دخمه چیزی جز غارهای طبیعی و یا فرورفتگی‌های به نسبت بزرگی در دل سنگ‌های کوه نیست که به شکل شکاف‌های بزرگ قرار دارد. در عصر ما اکتشاف و یافتن چنین غارها و اشکفت‌هایی که دارای مشخصات دخمه‌های طبیعی آن مردم کهن باشد بسیار دشوار می‌باشد، زیرا یکی از مشخصات بارز این گونه دخمه‌ها، آن بوده است که رویاز بوده و به گونه‌ای بوده باشد که درندگان و پرندگان لاشه‌خوار به آسانی بتوانند بدانها راه یافته، و نیز نور خورشید بتواند بدان جاها بتابد و باران بر آن ببارد.<sup>۲۶</sup>

آشکار است که با توجه به دشوار بودن تهیه و دست‌یابی به چنین دخمه‌هایی طبیعی که مناسب باشد، مردم آن روزگار کهن که می‌خواستند چنین روشی را عملی کرده و به کار گیرند، اقدام به ساختن و بنا، چنین جایگاههایی می‌کردند. یکی از شرایط اصلی این دخمه‌ها، آن بود که از سنگ ساخته شده باشد. چون خاک از عناصر مقدسی بود و هست که مردم ایران زمین از آلوده کردن و ناپاک ساختن آن به هر عنوانی که بود پرهیز می‌کردند. مزداپرستان این جایگاه‌ها را بسیار منفور و کراهت‌آور دانسته و معتقد بودند محل سکونت و تردد دیوان و شیاطین است، چون به هیچ وجه از چنین زمین‌های سنگی، استفاده زراعی و کشاورزی نمی‌شد. مزداپرستان و ایرانیان روزگار کهن در یک مبارزه دائمی و پی‌گیر به منظور استفاده از زمین جهت امور کشت و زرع بودند و تبدیل زمین‌های بایر به مزارع و کشت‌زارهای سرسبز با بازدهی محصول، یکی از عبارات و فرایض‌شان محسوب می‌شد. به همین دلیل است که کوبرها و جاهایی را که غیر قابل کشت بودند جایگاه دیوان و شیاطین می‌دانستند. در این مبارزه پی‌گیر و دامنه‌دار، جنگ افزار مزدیشتان، بیل و خیش بوده است و هر قطعه زمینی را که آباد می‌کردند، غلبه‌ای بود بر اهریمن و عوامل وی. به همین دلیل است که امروزه دست یافتن به آن چنان دخمه‌هایی بسیار مشکل و بلکه ناممکن است.<sup>۲۷</sup> پس برای اجرای سنت و رسوم در مورد مسأله «خورشید نگرشی» اغلب نیاز به احداث دخمه بود، چون مزداپرستان با آن عقاید راسخ در مورد آبادانی، حتی دامنه‌های نیمه سنگی کوهها را نیز با ابزارهای چون بیل و خیش به زمین‌های زراعی تبدیل می‌کردند- و چنانکه اشاره شد، پرهیزگاران که مبادرت به تبدیل سنگ‌لاخ‌ها به کشت‌زار می‌کردند، نه تنها بر سطح و مقدار درآمد خود می‌افزودند، بلکه بر اساس عقاید دینی خود، از سطح قرارگاهها و جایگاههای دیوان و شیاطین نیز می‌کاستند.

اصولاً دخمه‌ها منحصر به این نبود که مأمن و جایگاه دیوان و شیاطین باشد، بلکه جانوران وحشی و مودی نیز در آن جاها کثام می‌گزیدند و پرندگان لاشه‌خوار بر فراز آن لانه می‌ساختند. چنین

دخمه‌هایی چنان که ایرانیان به خوبی آگاهی داشتند، محل تولید و پرورش انواع پلیدی‌هایی بود که موجب شیوع بیماری‌های مُسری را فراهم می‌کرد. به همین جهت است که از شروط اصلی بنای دخمه، آن بود که اشعه خورشید به طور مستقیم بر سطح آن بتابد و ریزش مستقیم باران بر آن امکان‌پذیر باشد. از این جاست که درمی‌یابیم آنان به تأثیر نور خورشید در از بین بردن میکرب‌ها آگاهی خوبی داشتند،<sup>۲۸</sup> چون اجساد که بدین ترتیب دخمه‌گذاری می‌شدند و به روی سنگ یا ساروج قرار می‌گرفتند، به زودی به وسیله لاشه‌خواران و آفتاب و باران نابود شده و تنها استخوان باقی می‌ماند.<sup>۲۹</sup>

برابر با این احکام، تا هنگامی که در همه امعاء و احشاء و زواید بدن ناپدید و نیست نشود و جز اسکلت چیزی باقی نماند، لازم است هم چنان جسد بر جای باقی باشد.<sup>۳۰</sup> پرندگان و جانوران لاشه‌خوار قسمت‌های تازه و قابل اکل جسد را از استخوان‌ها جدا کرده و با سرعت می‌خورند. اما جهت آن که جسد از جا کنده نشود و به اطراف، تکه‌های آن پخش نشود، جسد را به روی سطح بلندی یا برجی که اشاره شد و روی آن با سنگ یا ساروج پوشانده می‌شد، با زنجیر (یا ریسمان) بسته می‌شد تا بدین ترتیب از پراکندگی و انتقال احتمالی کثافات به اطراف جلوگیری شود.<sup>۳۱</sup>

همه این موارد، و آن چه که می‌آید، در ایران و روزگار کهن این سرزمین، برابر با شواهدی که از سده چهارم پیش از میلاد در دست است و بدان‌ها اندکی اشاره شد، ویژه گروهی اندک و محدود از روحانیان مادی بود که پس از کسب قدرت در زمان ساسانیان در صدد برآمدند آن را همگانی کنند، اما در این امر موفق نشدند و پس از سقوط ساسانیان، آن هم سده‌هایی چند پس از آن، تا اندازه‌ای به سان یک سنت مقدس به اجرا درآمد که در همین اواخر به کلی منسوخ گشت.

باری، پس از زمان معینی که می‌گذشت، استخوان‌ها یا اسکلت را از دخمه بیرون برده و درجایی که از دست رسی حیوانات محفوظ بود و باران و آفتاب بدان نمی‌بارید و نمی‌تابید (= استودان) قرار می‌دادند.<sup>۳۲</sup> در وندیداد که آن همه مسایل و احکام دربارهٔ واگذاری جسد نقل است، شرحی در مورد چگونگی دخمه استخوان مردگان یا «استودان» نیامده است. پارسیان جدید هر سال دوبار مبادرت به نظافت دخمه یا برج خاموشان و جمع‌آوری استخوان مردگان و حمل آن به استودان یا استخوان‌دان می‌کنند که به طور معمول چاهی است در میان برج.<sup>۳۳</sup> ممکن است که در زمان‌های دور، جاها یا محازنی به منظور نگهداری استخوان مردگان درست می‌کردند؛ و چه بسا که این استودان‌ها به طور کلی از دخمه‌ها جدا بوده و در جایگاهی دور از دخمه‌ها ساخته می‌شده است و در آن جاها بنا بر شئون مردگان و مقام یا استطاعت بازماندگان، استخوان‌ها را در پوشش‌هایی گران‌بها بر برج‌های کوچکی می‌نهادند.

بدینی شدید نسبت به جسد، شاید سرچشمه اندیشه‌های عارفانه‌ای باشد که بعدها به تبع نوعی دیگر از جهان‌بینی به وجود آمده است. جسم آدمی شریف است به جان و روان او. کاملاً مفهوم «تن آدمی شریف» است به جان آدمیت» شاید از این نوع بینش به وجود آمده باشد. روح و روان جنبه‌ای ایزدی و الهی دارد، اما ماده و جسم منشأ اهریمنی داراست. هنگامی که برای انتقال زندگی مادی و جسمانی- از جهان مثالی به جهان جسمانی، روح الزاماً با جسم پیوند می‌یابد، جسم نیز بنا بر این پیوستگی شرافت و اصالتی می‌یابد. همه دوران زندگی جسمانی و مادی یک مبارزه بی‌امان و توقف نایافتنی است. در این دوران، وظیفه روح و روان است تا برای پالودگی خود از ماده و جسم پیکار کند. یک پیکار در راه تعالی بخشیدن به خود که تدریجاً و پیوسته رو به شکوه و بزرگی معنوی و آشویی و آشایی (پاکی و پارسایی) سیر کند. روح و روان آدمی در قفس تن محبوس می‌شود. کلید این محبس و زندان را به دست خود وی می‌دهند. روح و فرّوشی Fravashi (در مقاله بعدی در زمینه ساخت وجود آدمی و عناصر متشکله مباحثی هست) که بخشش ایزدی است با نیکی کردن، پویایی در راه پارسایی،



تقویت جهان‌آهورایی، اهریمن را تضعیف می‌کند. در نهایت خود توانایی پیدا می‌کند تا از بند اهریمن و عوامل او بگریزد و جسم را تخلیه کند و خود به سرمنزل مقصود و مبدأ خویش بپیوندد. پس از این جدایی است که ماده و جسم باید از بین برود؛ و با سرعت منهدم شود تا اجزای آن منتشر نشود و سبب آلودگی نشود. به همین جهت است که شرافت تن وابسته به جان و روان است.

به نظر می‌رسد بعدها، بی‌آنکه در آغاز امر چنین نظر و دیدگاهی وجود داشت، بر اثر صورت‌ظاهر قضیه، این افکار صوفیانه پدید آمده باشد. شاید و به احتمال پیش از مانی‌کسانی این بنیاد فکری را بنا نهاده بودند، اما مانی یکی از چهره‌های مشخص شکل دادن و اشاعه چنین اندیشگانی گشت و پس از ساسانیان چنین دیدگاهی، به راه انحطاط کشیده شد.

به هر حال، روش و رفتاری که با جسد می‌شد و سرعتی که در مورد از بین بردن گوشت و زوائد بدن به کار می‌رفت، به احتمال بر اثر آن بود که می‌اندیشیدند فساد و گندیدگی گوشت در اثر گذشت زمان به استخوان سرایت کند. این اندیشه از آن جا قوت گرفته و ناشی می‌شود که پس از تباهی و انهدام زوائد جسم از استخوان، با استخوان رفتاری مناسب‌تر داشتند.

چنین فکری منطبق با عقاید پارتیان است که ژوستین Justin به شرح و تفسیر آن در کتاب خویش پرداخته است. پارتیان، بعضی نه همه - اجساد مردگان را در معرض هوای آزاد قرار می‌دادند تا طعمه لاشه‌خواران شده و آن‌گاه استخوان‌های آنان را دفن می‌کردند.<sup>۳۴</sup> اما چنانکه اشاره شد این فقط طریقی از طُرُق رفتار و رسوم نسبت به مردگان بود، چون در میان پارتی‌ها، دفن مردگان در خاک نیز رایج بود. هم چنین ساختن مقابر زیرزمینی و سطح زمینی نیز رواج داشت که در این مقابر گروهی حجره‌هایی متعدد برای نهادن مردگان بنا می‌شد. بیشتر مردگان را در تابوت‌هایی از سفال به اشکال گوناگون نهاده و همراه با هدایا و لوازم زندگی دفن می‌کردند. مغان در سراسر امپراتوری ایران، آسیای صغیر و بین‌النهرین، کارگزاران انجام انواع امور تدفین بودند. تنها دسته و طبقه‌ای ویژه از این مغان (= روحانیان) بودند که نسبت به نوعی خاص از واگذاری جسم مرده که مورد بحث است و روش خاص ازدواج و مراسم تطهیر و آتش و عناصر دارای شیوه‌ای خاص در رفتار و سلوک، همراه با تعصب بودند.

در اوستای قدیم، یعنی «گاتا» هیچ‌گونه اثر، یاد کرد، اشاره و کاربرد واژه و اصطلاحات در این امور راه ندارد. حتی کاربرد هوم (= هوَومَه) (Haoma) و برَسْم (بَرَسْمَن Baresman) که در اوستای متأخر بدان اندازه دارای ارج و گناهای زرتشت برای یک بار هم - حتی به عنوان نفی یاد نشده است. مغان مزدایی، یا مَزْدَیْسَنایی زرتشتی که پیرو زرتشت شدند، به اصطلاحات وی گردن نهادند، نیز گروهی از دینداران بسیار ایرانی بودند که روش خود را برگزیده و ادامه می‌دادند. اما در اوستای متأخر، که جنبه تلیق و ترکیب و پذیرش دین‌های متفاوت ایرانی را داراست، همه آن امور و باورها و مراسم و پذیرش ارباب انواع گسترده در ایران زمین ملاحظه می‌شود. و در بخشی از این اوستای نوین و متأخر موسوم به «وندیداد» است که شیوه یاد شده دخمه‌گذاری، مؤکداً توصیه می‌شود.

در این احکام است که جسد را فقط در هوای مناسب به دخمه حمل کنند.<sup>۳۵</sup> تابیدن نور خورشید در واپسین روزهای سلامت تن؛ و هنگامی که جسد برای دخمه‌گذاری حمل می‌شود توصیه شده است. نیز دستور است که با آغاز تاریکی و ظهور هوای نامناسب از حمل و واگذاری جسد خودداری شود:

اگر در خانه مزدپرستی، آدمی یا سنگ بمیرد. اگر باران بیارد، و اگر برف بیارد، یا توفان در گیرد؛ اگر هوا تاریک باشد، یا روزی باشد که بیرون شدن از خانه نهی شده باشد، وظیفه مزدپرست چیست؟



پس با این پاسخ، حکم شرع جاری شده که: باید در هر ده یا مزرعه‌ای، سه کته Kata یا گور موقت درست شود.<sup>۳۶</sup> آن‌گاه توصیه می‌شود که این «کته»ها باید در جایی بنا شود که از گیاه و آب به دور بوده و کم‌ترین رطوبتی بدان نفوذ نکند. جایی باشد که از محل عبور انسان و حیوان به دور باشد. چندین گام از عناصر مقدسی چون آب و آتش و گل‌های گاو و گوسپند و مسکن مردم پرهیزگار فاصله داشته باشد. فقط چنین کته یا اتاقکی است که می‌تواند از اوضاع نامساعد جوّی به دور بوده و دخمهٔ موقت جسم گردد.

این جایگاه باید به آن اندازه باشد که چون جسد را در آن قرار دادند با سقف تماس پیدا نکند و از طرفین به دیواره‌ها تماس نشود. کف آن لازم است با شن و سنگ ریزه پوشانده شده باشد تا نه رطوبت زمین و نه خاک امکان تماس با جسد را نداشته باشد. در چنین جایی باید جسد را برای دو تا سه شب، و در صورت ضرورت برای یک ماه به امانت گذاشت، تا دوباره پرندگان به پرواز درآیند، گیاهان برویند، و بر درختان برگ و شکوفه نشیند؛ تا دوباره آب‌ها از کوه‌ها به سوی درّه‌ها روان گردند، و باد زمین را خشک کند. پس از آن که پرنده‌ها به پرواز درآمدند و گیاهان رویندند و آب‌ها از بلندیاها به سوی پایین سرازیر شدند و باد زمین را خشک کرد؛ مرد مزداپرست می‌تواند جسد را از کته بیرون آورده و به دخمه حمل کند.<sup>۳۷</sup>

باتوجه به این که کم‌ترین تماس با جسد موجب آلودگی و ناپاکی شدیدی می‌شد که برای اعادهٔ طهارت و پاکی، و نیاز به مراسم تظهیری بسیار پیچیده داشت، افراد ویژه‌ای مأمور حمل جسد به دخمه بودند. امروزه نیز چون روزگار گذشته، بازماندگان و خویشان و وابستگان مرده اقدام به حمل جسد نمی‌کنند، بلکه کسانی که «نسا سالار»<sup>۳۸</sup> نامیده می‌شوند این وظیفه را به عهده دارند و جز آنان کسی این کار را نمی‌کند. باتوجه به نفس قضیه و تحریم هر نوع تماس با جسد، و آن آلودگی شدیدی که بنا بر اعتقاد از جسد سرایت می‌کند، می‌توان دریافت که این گروه از مردم که وظیفهٔ حمل جسد (نسو- کشه، نسا سالار) را به عهده داشتند تا چه اندازه منزوی و مطرود بودند.<sup>۳۹</sup>

هرگز یک نفر به تنهایی مبادرت به حمل جسد نمی‌کرد. هرگاه کسی به تنهایی اقدام به حمل جسد می‌نمود، یکی از بزرگ‌ترین گناهان را مرتکب می‌شد که هیچ‌گاه بخشوده نمی‌شد و هیچ نوع راه و رسم تظهیری نداشت و تا ابد و جاودان هم چنان ناپاک باقی می‌ماند. برای حمل جسد، حداقل دو نفر با همکاری اقدام می‌کردند. هر «نسا سالار» Nasa-salar بلافاصله پس از حمل جسد به دخمه، مبادرت به تظهیر می‌کرد و آداب تظهیر در این مورد شامل غسل و شست و شوی ویژه‌ای بوده است. محل سکونت نسا سالارها همواره دور از جایگاه زندگی مردم ساخته می‌شد؛ و مردم می‌کوشیدند حتی الامکان با این افراد مناسبات و مراوداتی نداشته باشند. اینان در بعضی جاها حتی از داشتن خانه و زندگی در حریمی امن محروم بودند و مجبور به زندگی در شکاف کوه‌ها و مغاره‌ها بودند. چنین جایی حتی دور از زمین‌های زراعی است. مردم از نسا سالارها یا خوراک و پوشاک دست‌گیری می‌کردند. این تیره‌بخان تا پایان عمر محروم از یک زندگی آسوده و داخل اجتماع و احترام بودند. اما لازم به تذکر است که پارسیان، امروزه روابطی بسیار بهتر از گذشته با اینان دارند و شرایط و امکانات بهتری برای‌شان فراهم کرده‌اند.

پس از آن که جسد به دخمه حمل شده و مراسم تشییع پایان می‌یافت، دورانی برای اجرای مراسم پس از مرگ از سوی بازماندگان میت برگزار شده و می‌شود. مراسم سوگواری و آدابی که در یک صد سال اخیر وضع شده، جدید و تازه است. در مواردی متعدد از سوگواری و گریه و عزاداری منع مؤکد شده است و فعلی مکروه شمرده شده که عمل اهریمنی است. اما در «وندیداد» فرگر دوازدهم قوانینی برای مدت سوگ و عزاکه با دور بودن و نزدیک بودن بازماندگان نسبت به متوفای

لحاظ خویشاوندی متفاوت است نقل شده است. باری، پس از مرگ، روح از بند جسم خاکی و قالب مادی رها شده و به جهان فرازین پرواز می‌کند.

## یادداشتها

۱- Astacha. baodh ghascha. Vi- urvishiti. جدایی روح از استخوان با اسکلت یا جسم. وندیداد ۸۲- ۸/۸۱ و ۸/۸- ۱۹/۸. در اوستا برای تن، واژه «تنو» Tanu آمده است. اما در برابر تن و بدن، چون مورد مذکور واژه «آستی» Asti کاربرد دارد به معنی ماده. استخوان (= آسته، هسته) و آستوشد Astumant به معنی مادی، استخوانی و هسته‌مند از همین واژه است. صورت دیگر «آستی» در اوستا «آزدیش» Azdebish (= اسکلت) می‌باشد که در اوستا «اوشتانه» Ushšana نیز معنی بی نزدیک به همین مفهوم را دارد:

گلدنر- روزنامه کوهن، جلد ۲۵ صفحه ۳۰۹ یادداشت بک. Geldner, K.Z. XXV, P. 309, Note 1.

در چند مورد از وندیداد، که در بالا اشاره شد، و عارت اوستایی آن نقل شد، «جدایی روح از تن» تصریح شده است. در اوستا، یسنا ۱/۵۵ از عناصر متشکله وجود آدمی یاد شده است، که به ترتیب چنین است:

الف - تنو Tanu = تن که در فارسی باقی است. در پهلوی «تن».

ب - آزدی Azdi = استخوان. که «آستی» نیز در اوستا آمده است و به صورت «هسته» در فارسی باقی است. در پهلوی = Ast استخوان.

پ - اوشتانه Ushšana = جان یا تن. در این زمینه، در مقاله بعدی که با تفصیل از نام‌های بدن و اعضای آدمی برابر با اوستا مبحثی هست یاد شده است. در پهلوی «اوشتان» Ushtan = روح، روان.

ت - کهرپ Kehr = کالبد، پیکر. که به صورت تحریف در فارسی باقی است و به صورت «کَرَب» کالِبَت» Karp- kalpat در پهلوی ملاحظه می‌شود.

ث - تویشی Tevishi = توش، توان، نیرو. Tukshn.

ج - بُودَ Baodha = بوی. در پهلوی «بود» Budh.

چ - اورُون Urvan = روان. در پهلوی Ruwan.

ح - فرَوَشی Fravashi = در پهلوی فرَوَهر Fravart, Fravahr.

۲- «اورُون» Urvan شامل قدرت اخلاقی و عقلانی آدمی است (= روان). «اورُون» و «بُودَنگَه» Baodhangh و «فَرَوَشی» روح محافظ آدمی در طول زندگی به شمار می‌رود.

برای آگاهی‌های گسترده درباره روح و روان و سرنوشت پس از مرگ جهان پسین، به پشت ۲۱ و ۲۲ نگاه کنید. نگارنده ترجمه این دو پشت را که موسوم است به «هاذخت نَسک» Hadokht- Nask در ترجمه وندیداد نقل کرده است. گلدنر در اوستای خود که پشت و یک پشت بیشتر نقل کرده، هادخت نَسک را نباورده است. اما «وَسْتِیَرگَرده» در متن مصحح اوستای خود، سه فرگرد هادخت نَسک را در شمار پشت‌های ۲۱ و ۲۲ نقل کرده است:

Westergaard: Zend Avesta. vol. I, Texts Yasht. Fragment XXI-XXII.

در کتاب‌های هشتم و نهم «دینکرد» که شرح بیست و یک نَسک اوستای ساسانی به تفصیل نقل شده است. هادخت نَسک، بیستین نَسک اوستای ساسانی معرفی شده است.

«هوگ» متن اوستایی این نَسک را از روی نسخه‌هایی قدیمی تصحیح و ترجمه کرده و همراه با آوانویس ترجمه پهلوی آن در پایان «آرداویراف نامه» به چاپ رسانیده است:

Hoshang and Haug: The Books of Arda viraf, with Gosh- Fiyan, and Hadokht- Nask texts and Translations. London. Bombay 1872.

نیز در این زمینه نگاه کنید به «رساله‌هایی درباره پارسیمان» اثر هوگ. وست. صفحه ۲۱۹

HAUG and WEST. Essays, P. 219

استاد «پورداد» شرحی درباره «هاذخت نَسک» و ترجمه فرگرد دوم را در جلد دوم پشت‌ها، صفحات ۱۷۳- ۱۵۷ نقل کرده است.

۳- چنین اندیشه ناصوابی هیچ‌گاه نباید پدید آید که قصد توهین و با انکاری در بین بوده و هست. اما قابل توضیح است که چون زرتشت رستاخیز دینی خود را شروع کرد، پس از مدتها، برخی از نواحی و سرزمین‌ها، مردمش دین تازه و اصلاحات زرتشت را نپذیرفته و به دین قدیم باقی ماندند و پرستندگان خدایان و ارباب انواع (= دیوان، دَئَو daeva خدا) بودند و مزدای زرتشتی را چون یک خدای واحد نپذیرفتند. به همین جهت مَرَدِیَسْتان، یعنی مزداهستان مقابل دیویَسْتان، یعنی پرستندگان خدایان عصر قدیم

آریایی فرارگرفتند. سرزمین‌های شمالی ایران، نواحی زیر دریای خزر به دین قدیم باقی ماندند. نیز اقوام دیگر آریایی که در شمال شرق ایران زندگی شهبانی و شکار ورزی و آذوقه گردآوری را رها نکرده و به شیوه اقتصاد کشاورزی نگرویده بودند نیز دین زرتشتی را قبول نکردند. یک رشته جنگ‌هایی که متأثر از تضادهای دینی و روش اقتصادی حاصل از اصلاحات زرتشت بود، میان این دو گروه در گرفت و مزدپروستان، چنان نواحی سرزمین‌هایی را، جایگاه دیوان و دیویستان و خاستگاه دشمنان خود معرفی کردند.

۴- ... روز بعد از مرگ آدمی... هم چون که روان کالبد را ترک کند، از سوی شمال، آن دیو ناپاک جسد را مورد حمله قرار دهد، دیوی به شکل مگسی با بوی گند را... وندیداد ۷/۲

۵- هرگاه کسی مرده را به تنهایی حمل کند، ناپاکی و بلیدی از منافذ باد شده مرده به او نیز سرایت می‌کند و برای همیشه ناپاک و نجس خواهد ماند. وندیداد ۳/۱۴.

هم چنین مورد همانندی در وندیداد. ۹/۴ آمده است که تحت شرایطی «دروچ-نوش» از منافذ بدن وارد تن آدمی می‌شود.

نیز نگاه کنید به کتاب باد شده «هوک-وست» ص ۸۲. Haug- West: Essays. P. 82.

۶- واژه «سگدیده» اسم مرکب است. Sagdid جره نخست سگ امروزه نیز مصطلح است و یک نام اصیل ایرانی است. جزء دوم «دیده» که مصدر آن «دیدن» و از ریشه اوستایی di (= دیدن) درآمده است.

برای آگاهی‌های دقیق درباره رسوم و سنن وابسته، می‌توان به وندیداد ۳/۴۸ و «شایست ناشایست» بخش دوم بندهای ۱-۳ نگاه کرد:

E.W. West: Pahlavi Texts. Part I, P. 245- 246

نیز وندیداد ۷/۴ و ۵/۱۰۰ در کتاب یاد شده از «وست» از صفحه ۲۳۸ تا پایان کتاب، ترجمه کتاب پهلوی «شایست ناشایست» آمده است. نیز نگاه کنید به اثر عظیم «شپینگل»:

F. Spiegel: Eranische Alterthumskunde. vol II. P XXXII

و «تمدن ایرانیان خاوری» جلد سوم- ص ۷۰۱

F. Geiger: Ostiranische kultur im Alterthum, mit einer uebersichts- karte von ostrian. vol III, P. 701

هم چنین کتاب «پارسیان» اثر «دوسایهای فرامجی» صفحه ۹۳.

Dossabhoj. Framjee: The parsees, P. 93

7- Spanem. Zairitem. Chathru. chashmem. Spaetem. Zairi- Gaoshem.

شپانم. زئیری یم. چثرو. چشمم. شپه یتیم. زئیری- گئوشم. وندیداد ۸/۱۶  
سگ زرد چهار چشم- یا سگ سفید زرد گوش.

۸- به شکلی اصولی و قابل دفاع، آگاه نستیم که چگونه مردم آن روزگار دیرین در ایران، از این عقیده رایج در خاور زمین به دور مانده بودند. یعنی از نیرو و توان و درک سگ‌های پل چینوت Chinual آگاه نبودند. یا از آن چه که به روشنی در بند نهم از فرگرد سیزدهم وندیداد مندرج است درک درستی نداشتند. در آیه مورد اشاره نقل است که: روان urvan کسی که مرده، همانند یک موجود زنده (در آغاز روز چهارم مرگ) در حالی که کردارهای خویش (چه خوب و چه بد) و دو سگ روحانی و مقدس (یعنی اعتماد روحانی و اعتماد بر خویش) پشو- پانه peshu- pana که نگهبان پل «چینوت» هستند بدرقه می‌شود. آن گاه روان به آغاز پل می‌رسد. دو سگ یاد شده که جنبه‌ای از کنایه و تمثیل دارند، موظف هستند که روان به هنگام عبور از «پل چینوت» از هرگونه عکس‌العملی دیوان و شیاطین شریر که در کمین شکار روان‌ها هنگام عبور از پل هستند محفوظ و در امان باشند که مبادا روانان نیکوکار و پرهیزگار توسط آن عاملان اهریمن به زیر کشیده شده و در دوزخ سقوط کنند.

این مراسم و سنت‌ها، و هم چنین مراسم سگدیده و وجود سگ‌های «پشو- پانه» که نگهبان پل چینوت هستند، بسیار کهن بوده و به عقاید آریایان نخستین برمی‌گردد. در «ریگ ودا» Rig- veda که از کتب مقدسه و بسیار کهن هندوان است نیز از سگ‌های زرد رنگ و چهارچشم یاد شده است. بانو- به متن‌های ودایی با مطالب مندرج در وندیداد و منابع پهلوی و فارسی پس از آن، و تطبیق و مقایسه با روایات همانندی در یونان باستان، خواه ناخواه متوجه می‌شویم که این‌گونه عقاید و رسوم، از سرچشمه و آبخور واحدی نشأت گرفته‌اند.

آن چه که از رسوم کهن سگدیده می‌توان دریافت، آن که ثابت می‌کند آن مردمان کهن، اعتقاد به وجود نیرویی شگرف که زایل‌کننده بیاریها و آلودگی است در سگ بوده‌اند. هم چنین از حس بویایی و شامه نیز سگ در تشخیص قطعی مرگ آگاه بوده‌اند: رساله‌هایی درباره پارسیان. ص ۲۴۰، یادداشت:

Haug and West: Essays... P. 240 Note 1.

۹- نگاه کنید به «فرهنگ نام‌های اوستا» جلد سوم، ص ۱۵۳۴. و برای همه شواهد مطالب تطبیفی در مورد سگ‌های نگاهبان، به همین مأخذ، صفحات بعدی آن نگاه کنید.

۱۰- سَرَمَا Sarama

۱۱- ریگ ودا ۱۲، ۱۰، ۱۴. X. نیز نگاه کنید به «تحقیقاتی درباره علم و زبان» از ماکس مولر، جلد دوم، صفحه ۴۳۵.

Max Muller: lectures on the science of language. vol II, P. 435

همچنین، به ویژه نگاه کنید به کتاب «ریگ ودا» صفحات ۶۰-۵۹ با دداشت ۳۳۷. ترجمه kaegi:

Kaegi: Der Rig Veda, PP. 59-60 Note 337

۱۲- هادس Hades در اساطیر یونانی برادر زئوس خدای خدایان است. هنگامی که زئوس بنابر حوادثی حکومت جهان را میان خود، خواهران و برادرانش تقسیم کرد، خود خدای آسمانها شد و حکومت دنیای زیرزمینی، یعنی اقامتگاه ارواح Enfers بهره هادس شد. این نام به معنی نادیدنی و نامرئی است. نام وی «تابو» بود و کسی برای آن را نداشت که خداوند جهان ارواح و مرگ را به نام یاد کند و خداوند دوزخ Tartare «تارتار» در اساطیر یونانی، یعنی هادس دارای سرگذشتی جالب توجه می باشد.

۱۳- Cereber یا سپروس نام سنگ هادس و نگهبان و هادی ارواح است که حفاظت دنیای مردگان را به عهده دارد. ورود مردم زنده به این جهان ترسناک ممنوع است و خروج از آن غیرممکن. اما به موجب اساطیر یونانی، پهلوانی بی بدیل با این سنگ نبرد کرده و پس از ورود، از آن بیرون می رود. این سنگ دارای سه سر و می است که چون ماری مهیب است (برای آگاهی های مشابه و تطبیقی، نگاه کنید به «تاریخ تحلیلی ادیان» جلد سوم. اثر نگارنده).

۱۴- برای همه آگاهی های مربوط به ریشه های مشترک مراسم و عقاید میان هندو ایرانی ها، نگاه کنید به مقالات نگارنده در «ماهنامه فرور» سال ۱۳۶۴ شماره های ۱۲-۷ با عنوان «ایران و هند».

۱۵- وندیداد ۲۲- ۸/۱۵

۱۶- وندیداد ۱۲/۹. این دو سنگ در «وندیداد» به طوری که گذشت پشُو- پانه peshu- pana نامیده شده اند، یعنی نگهبان پل چینوت chinvat معبر و پل واسط میان دو جهان است. این نام یادآور اصطلاح و نامی است که در «ریگ ودا» برای مورد همانند آمده است: chvanau- pathirakshim باید اشاره کرد که chathur- akska یا chathru- chashma دارای مفهومی یکسان است. نگاه کنید به:

Kuhn, in Haupt's Zeitschrift fur deutsches Alterthum, vol VI, P. 125 Weber's. Indische studien, vol II, P. 296; vide Justi, Hdb. S.V.

17- Spiegel: Eramische Alterthumskunde. vol II, PP. 703. 709

نیز برای آگاهی های گسترده نگاه کنید به «تاریخ مطالعات دین های ایرانی» و «ترجمه وندیداد» از نگارنده.

۱۸- وندیداد ۱۷/۱: «من که اهورامزدا هستم، سیزدهمین سرزمینی که آفریدم چخَر chakhra شهر دلبران است که مقدس می باشد. اما اهریمن بر مرگ در آن جاگانه بدون توبه سوزاندن مردگان را پدید آورد».

در فرگرد نخست از بیست و دو فرگرد اوستا، از شانزده کشور اهورا آفریده یاد شده است که سرزمین ها و شهرهای مورد سکونت آریایی ها بوده است و از شمال شرق ایران باستان ناری ادامه پیدا می کرده است.

۱۹- وندیداد ۱۳/۱: «من که اهورا مزدا هستم» دهمین سرزمینی را که آفریدم هَرْتی تي (= هرات) زیباست، که اهریمن بر مرگ بر ضد آن، گناه بدون توبه دفن مردگان را پدید آورد».

۲۰- در دو مورد یاد شده، به موجب وندیداد، فرگرد نخست، دو اصطلاح «نَسوش پَجِه» Nasush- pachya به معنی سوزانیدن جسد، و «نَسوش پَه» Nasush- paya به معنی دفن مرده آمده است.

۲۱- برای آگاهی از چنین رسمی، به دوره دوم مجموعه «تاریخ تحلیلی ادیان» با عنوان «دبانت و فرهنگ اقوام ابتدائی» جلد های چهارم تا ششم، از نگارنده نگاه کنید.

۲۲- وداها vedas چهار کتاب کهن و باستانی هندوان است. کهن ترین و مقدس ترین این چهار کتاب، ریگ ودا Rig- veda محسوب می شود. اَثَرَو ودا Atharva- veda در بردارنده احکام و شرایع است که بخشی دیگر از وداها به شمار می رود. برای مطالب یاد شده به بخش هجدهم بندهای ۲ و ۳۴ نگاه کنید.

دو مأخذ یاد شده اشاره به ترکیب Nikhata- paroapta می شود (از ریشه vpa- para و dagdha, uddhita) که نگاه کنید به Zimmer, Ail.P. 402 که درباره هندوان و رسوم آنان است. واژه و اصطلاح همانند در اوستا Uzdhana می باشد که مفهوم آن چوب بستنی است که جسد را به روی آن فرار می دادند.

23- Masson: Narrative, vol. I.P, 224

میان مردم باد شده، سیابوش ها siaposh اجساد را در جعبه هایی ساخته شده از چوب صنوبر قرار داده و بدون آن که در آن را ببندند برفراز ارتفاعات فرار می دهند.

Elphinstone: Kabul, vol. II, PP. 336- 337.

Spiegel.F: Eranische Alterthumskund. vol. I.P. 398.

۲۴- وندیداد ۱۵- ۵/۱۰

۲۵- دَخْمَه از ریشه dah, day سانسکریت در آمده است که در اوستا دَخ، دَخ دagh, dakh می باشد به معنی سوزانیدن. البته بعضی نظر به ریشه dak که سانسکریت دارند که به همین معنی است. این واژه در برابر damc ژرمنی است که به معنی گاز گرفتن است. شاید این نیز اشاره به در معرض هوای آزاد قرار دادن اجساد باشد که طعمه لاشه خواران شوند و بدن و جسم به وسیله گاز گرفتن و دریدن جانوران لاشه خوار از استخوان پاک می شود.

۲۶- اصطلاح Hvare- daresim- kar به معنی «خورشید نگرشنی» یا جسد را تحت نظاره خورشید قرار دادن است که همان مفهوم دخمه کردن یا واگذاری جسم است.

۲۷- سراسر فرگرد سوم و نوبت‌داد راجع است به چنین مسابلی و احکام و شرایط و بسته به آن، بهترین زمین‌ها، جاهایی است که در آن جاها بیشترین کشت و زرع انجام پذیرد. بدترین زمین‌ها جاهایی است که کوششی برای آبادانی آن‌جاها و تبدیلیشان به کشتزار و باغ و برستان نشود. وظیفه مزدپرستان آن است که دخمه‌هایی را در زمین‌های قابل کشت ساخته‌اند و بران سازند. بدترین زمین‌ها جاهایی هستند که لاشه انسان و سگ در آن مدفون باشد که این گودال‌هایی اهریمنی است و جایگاه دیوان... در فرگرد ۷/۵۱ نقل است که اگر کسی از مزدپرستان گوری را که مرده‌ای در آن نهاده‌اند ویران کند، آن چنان ثواب و کبره‌ای کرده است که همه گناهان وی که ناشی از اندیشه و گفتار و کردار است بخشوده می‌شود. در بندهای بعد، یعنی از بند ۵۱ به بعد در مورد همین مسأله است.

۲۸- سن جانا D.P. Sanjana دستور بزرگ پارسی و مترجم کتاب خوب گیسگر (= تمدن ایرانیان خاوری) با گون‌های شگفتی می‌پرسد که ما نمی‌دانیم ستایش دکتر گیسگر، از رسم «خورشید نگرشنی» این همه از چیست، و برای چه در مبحث دخمه و دخمه‌گذاری و مباحث وابسته چرا به تفصیل قابل شده است. در «نویسده» نه سایر بخش‌های اوستا، بارها به دخمه، یا جایی که باید مردگان را نهاد اشاره شده است:

«بدترین جای زمین، آن جاست که دخمه بسیار ساخته شده باشد برای نهادن اجساد». ۳/۸

«آن کس موجب شادمانی زمین می‌شود که دخمه‌های ساخته شده را بیشتر و بران سازد». ۳/۱۳

از دقت در دو مورد یاد شده، که همانندهایی نیز دارد، آشکار می‌شود که این یادکردها به ویژه اشاره به گور یا نوعی گودال است که جسد را در آن قرار می‌دادند و به روشنی گور یا قبر منظور است، چون دستور است که مردگان را در ارتفاعات و قله‌های کوه قرار دهند که طعمه لاشه‌خواران شوند و این خراب‌کردنی و ویران‌ساختنی نیست. چون در روی زمین و زیر خاک نمی‌باشد تا مانع کشاورزی شود.

درجایی دیگر از «گته» kata (= کده) یاد شده. در فصل زمستان که هوا سرد است و بیخ‌ندان، مزدپرستان لازم است در خانه یا ده، دور از محل زندگی، برای نگهداری اجساد مردگان، گته بنا کنند. و آن جایگاهی مسقف با اندازه‌هایی معین در طول و عرض و بلندی است که باید به طور موقت مردگان را در آن جا به امانت نهاد. چون زمستان سپری شده و بهار فرارسد و زمین از زیر برف و یخ پیدا و خشک گردد و برندگان به پرواز درآیند و گیاه و درخت بروید، آن‌گاه مزدپرستان باید تحت شرایط و احکامی مرده را بر دخمه یا بلندی و ارتفاع کوه و دو سنگ قرار دهند تا لاشه‌خواران و آفتاب و باران کار خود را انجام دهند. ۱۸- ۵/۱ اصولاً در اوستا (= نوبت‌داد) منظور از دخمه، گور یا قبر است. در بند پنجاه و یکم از فرگرد پنجم، از زخم زن (= گورو gareva) به کنایه و تمثیل دخمه یاد شده است.

در جایی دیگر از دخمه و «گته» یکسان یاد شده است. یا این که دخمه را با روشنی با گور یکی دانسته است. پرسیده می‌شود که هرگاه مرده‌ای را در دخمه نهند (= گور، دفن کنند) آن زمین که ناپاک و آلوده شده، پس از گذشت چه مدت زمان پاک و قابل کشت می‌شود؟ پاسخ آن است که آن زمین پاک نمی‌شود. مگر آن که دخمه‌ها را ویران کنند و مدت زمانی که در شرایط متفاوت کم و بیش است بر آن بگذرد. فرگرد ۵۱- ۷/۴۸.

به طور مشخص از دخمه که به طور قطع در بلندی باشد و جسد در معرض هوای آزاد قرار گیرد یاد نشده است. اما آن چه که مسلم است از دخمه به عنوان گور و قبر یاد شده است. نیز فرگرد ۸/۲ اما اشاره می‌شود که جسد را باید در بلندی کوه، جایی که سنگ باشد نهاد که دور از مسکن مردم باشد. تا گوشت و خون و چربی و مایعاتی که موجب بروز عفونت و بیماری می‌شود، توسط لاشه‌خواران و آفتاب و باران از بین رفته، آن‌گاه استخوان‌های باقی مانده را به آستودانه Astodana (آستودان، استخوان دان. = asti- asta = استخوان) و دان dana که پسوند است بر جا و مکان) حمل کرد.

بجاست که مطلبی را در این زمینه از «پروفیسور مؤنیه» که در کتاب «هند جدید و هندیان» آورده است نقل کنیم. «چنان‌که شایسته و لازم است، هنگامی که من به توضیح و دفاع از روش واگذاری اجساد در «برج خاموشان» که توسط پارسیان اجرا می‌شد پرداختم، به اهمیت و فواید آن پی نبرده بودم. اروپائیان هنگامی به اثرات نیکو و شایان توجه آن پی می‌برند که موقعیت و ضرورت فواید آن را بررسی کنند. هرگاه موقعیت زندگی ما با ایرانیان آن زمان موافق بود، ما نیز چون آنان نسبت به عناصری چون آب و خاک، احترام لازم را رعایت کرده و چنین رسی را اجرا می‌کردیم. آنان خواهان آن بودند تا با این روش در حداقل زمان مورد نیاز اجساد را گونه‌های منهدم کنند تا موجبات انتشار و بروز بیماری‌ها و آلودگی نشوند و حداقل زمین به گورستان اختصاص داده شود:

Monier, Williams: Modern India and the Indians. PP. 88.89.

۲۹- چون زمستان سپری شده و برف و یخ آب شود و زمین خشک گردد و شرایط برای حمل جسد از «گته» فراهم شود، دو مرد نیرومند باید مرده را از آن‌گه بیرون آورده و برهنه به روی بلندی و برجی که سطح آن از سنگ و ساروج پوشانده شده است قرار دهند، فرگرد ۸/۱۰

۳۰- در بند ۴۹ از فرگرد هفتم این امر مؤکداً مورد اشاره است.

۳۱- این مورد، در فرگرد ۶/۴۶ اشاره شده است. در این بند اشاره شده که مزدپرستان، مرده را بدان جا برده و دو پایش را ببندند به گیره‌هایی تعبیه شده در زمین، نیز موهایش را به زمین یا سطح آن برج و بلندی ببندند. چون هرگاه نکند، جانوران و پرندگان لاشه‌خوار، استخوان رابه آب با گیاه می‌پراکنند و آب و گیاه آلوده می‌شود.  
در فرگرد ۵/۳۰۴ آمده است که آن قسمت‌هایی از مرده که به وسیله سنگ یا پرند را گریز یا باد یا مگس جا به جا شود، نجسی و ناپاکی آن آدمی را آلوده می‌کنند، چون هرگاه چنین باشد به سرعت سراسر هستی مادی ناپاک و نجس خواهد شد.  
در این موارد اشاره به این است که در اثر جا به جا شدن جسد و تکه‌هایی از آن- آب و گیاه است که آلوده و ناپاک می‌شود و این ناپاکی به انسان سرایت نمی‌کند.

۳۲- چنین آداب و احکامی در فرگرد هشتم آمده است. نیز فرگرد ۴۶، ۶/۴۴، و بندهای ۴۹-۵۰. در این دو بند اخیر پرسیده می‌شود که کالبد یا اسکلت مرده را پس از پاک شدن از گوشت و کثافات کجا قرار دهیم؟ پاسخ آن که در آستودان، یا استخوان دان که از دسترس جانوران و باران و آفتاب محفوظ ماند. در بند ۵۱ آمده که اگر مزدپرستان نتوانند برج دستور داده شده را بنا کنند چه نمایند و احکامی در این زمینه آمده است.

33- Spiegel. F: Commentar über das Avesta. vol. II, P. LVI.

34- Justin. 41.3

Spiegel. F: Franische Alterthumskunde. vol. III, P. 704.

۳۵- جهت آگاهی درباره مراسم دخمه‌گذاری، در همین اواخر در ایران، به مقاله نگارنده در «مجله چیستا» سال سوم، شماره ۱۰ و سال چهارم شماره یک نگاه کنید.

۳۶- کته kata واژه‌ای است که از آن روزگار کهن تا کنون برجای مانده است. هنوز در خانه‌های قدیمی ساز، و مردم کهن سال این واژه و کاربرد آن آشناس. در خانه‌های قدیم، دور از جایگاه مورد سکا، جایگاهی می‌ساختند که به اندازه یک پادر زمین، محیطی را می‌کنند و دو برابر آن عمق را بالا آورده و چون اثاکی سفوف می‌کردند با یک ورودی کوچک. تا این اواخر در این کته‌ها برای نگهداری ذغال و سوخت و با بعضی اقلام غذایی استفاده می‌شد، چون کاربرد اولیه فراموش و متروک شده بود. واژه کته که در وندیداد (۱۰، ۸/۴) نیز (۱۳، ۵/۱۰) شرح بنای آن آمده است، امروزه هم خودواژه شناخته است و هم به صورت پسوند جا و مکان در پس اسم‌هایی باقی است؛ چون: بت کده، دانش کده و...

۳۷- فرگرد ۱۰- ۸/۴ فرگرد ۱۳- ۵/۱۰. احکام یاد شده در بالا، در هر دو فرگرد تکرار شده است. تفاوتی که در این دو فرگرد به نظر می‌رسد این است که در فرگرد هشتم تنها شرط تغییر آب و هوا در انتقال جسد از کته به دخمه قید شده، در حالی که در فرگرد پنجم، شرط سبوری شدن زمین و تغییر فصل در میان است. در فرگردهای دیگر در این زمینه، تکرار بسیار است، اما در همه زمینه سئله یکی است.

۳۸- در متن وندیداد نسو- کته Nasu- kasha = مرده کتن. و سروزه «نساالار» نامیده می‌شوند.

۳۹- فرگرد ۲۱- ۳/۱۴- نیز فرگرد ۸/۱۰. نیز نگاه کنید به مجله نجنم شرقی آلمان، جلد ۳۴ صفحات ۴۲۰-۴۱۹.

ZDMG. vol XXXIV, PP. 419- 420.

Spiegel. F: Avesta die Heiligen Schiften der parseen. vol. II, P. XXXIV.

Dossabhoj. Framjee: The parsees. P. 92.

## شناسائی چند نام در اسناد

در شماره ۲ سال ۱ گنجینه اسناد [سازمان اسناد ملی ایران] صفحه ۷۵ سوادنامه وزارت عدلیه درباره متهمین به قتل علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق چاپ شده است. گمان دارم مقصود از آقامیرزا احمد خان در آن مرحوم احمد اشتری و از رئیس پارکه هدایت علی اکبر، مرحوم علی اکبر داور است.

سوادنامه همراهان سردار ملی به مجلس که در صفحه ۸۵ چاپ شده و خط تمجید السلطان است مراد سید احمد حسینی پدر گرامی آقای خسرو بهرون است. آن مرحوم سید احمد تفرشی نویسنده روزنامه خاطرات مشروطیت است که چاپ کرده‌ام، و زمان چاپ آن لقبش و هویتش را نمی‌شناختم. بعدها در مجله راهنمای کتاب متذکر این مطلب شدم.